

هیزم شکنی مشغول قطع کردن يك شاخه درخت بالای رودخانه بود، که تبرش توی رودخانه افتاد.
وقتی در حال گریه کردن بود فرشته ای آمد و از او پرسید: چرا گریه می کنی؟
هیزم شکن گفت: تبرم توی رودخانه افتاده است.

فرشته رفت و با يك تبر طلایی برگشت و گفت: آیا این تبر توست؟
هیزم شکن جواب داد: نه

فرشته دوباره به زیر آب رفت و این بار با يك تبر نقره ای برگشت و پرسید که آیا این تبر توست؟
دوباره، هیزم شکن جواب داد: نه

فرشته باز هم به زیر آب رفت و این بار با تبری آهنی برگشت و پرسید: آیا این تبر توست؟
جواب داد: آره.

فرشته از صداقت مرد خوشحال شد و هر سه تبر را به او داد و هیزم شکن خوشحال روانه خانه شد.

روزی وقتی هیزم شکن داشت با زنش کنار رودخانه راه می رفت زنش توی آب افتاد.

هیزم شکن داشت گریه می کرد که فرشته باز هم آمد و پرسید که چرا گریه می کنی؟
-اوه فرشته، زخم افتاده توی آب.

فرشته رفت زیر آب و با جنیفر لویز برگشت و پرسید: زنت اینه؟
هیزم شکن فریاد زد: آره.

فرشته عصبانی شد و گفت: تو تقلب کردی، این نامردیست.

هیزم شکن جواب داد: اوه، فرشته من، من را ببخش. سوء تفاهم شده. می دانی، اگر به جنیفر لویز "نه" می گفتم، تو می رفتی و با کاترین زتاجونز می آمدی. و باز هم اگر به کاترین زتاجونز "نه" می گفتم، تو می رفتی و با زن خودم می آمدی و من هم می گفتم آره. آن وقت تو هر سه تا را به من می دادی.

اما فرشته، من آدمی فقیرم و توانایی نگهداری سه تا زن را ندارم و به همین دلیل بود که این بار گفتم آره.